

بہشتِ نیک

بایصح و مقدمہ محمد علی فروغی

ترکیب خوشنویسی، محمود حسن خاں

پیشانیہ	۲: سدی، مسلح بن جہاد - ۱۳۶۱
عنوان فرزدادی	۳: بوستان
عنوان و نام پدیدار	۱: بوستان سدی ربا تصحیح و طبعہ محمد علی فروغی؛ ترکیب: خوشنویس محمد مهدی سموری
مشخصات نشر	۲: لہری، دل افشا ۱۳۸۸
مشخصات ظاہری	۳: ۳۷۷ ص -
شابک	۱: 978-964-2994-09-0
وضعیت فهرست نویسی	۲: ایسا
موضوع	۱: شعر فارسی - قرن ۱۷
شناسه افزوده	۱: الفرائی، محمد علی، ۱۲۵۲-۱۳۲۹، جامع
شناسه افزوده	۱: سموری، محمد مهدی، ۱۲۵۲-۱۳۲۹، خوشنویس
زده بندی کنگره	۲: C 6۷-۶۱۳۸۸ PIR
زده بندی یوپی	۱: ۱۷۶/۱
شماره کتبشناسی ملی	۲: ۱۷۶-۲۷۰

بوستان سدی
مقدمه و تصحیح محمد علی فروغی
ترکیب خوشنویسی صفحہ آرای: محمد مختصر بکری
ناشر: دل افکاہ
چاپ: فراین
سیستوگرافی: کفلام
نوبت چاپ: اول ۱۳۸۸
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخہ
شابک: ۰۰-۰۹-۲۹۹۴-۹۷۸-۹۶۴
قیمت: ۲۵۰۰ تومان

تلفن: ۱۶۴۱۷۰۵۶

معاذ و آماراد

شیخ سعدی زرتنگی از اجزای ترین ایرانیان است. بلکه یکی از بزرگترین سخن سرایان جهان است. در میان پارسی زبانان
 یکی دو تن بیش نیستند که بتواند با او برابر کرد. و از سخن کو بیان ملی و حکومت از قدیم جدید و کسانی که با سعدی همسری کشند بسیار
 معدودند. در ایران از اجزای شمرتم کم نظیر است و خاص و عام او را می شناسند. در ایران و از ایران هم عوام اگر ندانند
 خواص البته بزرگی که در او پی برده اند. باین بر از احوال و شجرح زندگی او چندان معلوماتی در دست نیست زیرا به تحقیق
 ایرانیان در ثبت احوال ابناء نوع خود به نیابت ماسح و کل انجاری و زریه و اند چنانکه گستره کسی از بزرگان با جزئیات
 زندگیانش معلوم است و درباره شیخ سعدی ماسح به جایی رسیده که حتی نام او هم به دستی ضبط نشده است.
 اینک از احوال شیخ سعدی اخباری خبری می کنیم از آن نیست که درباره او سخن گفتند و حکایاتی نقل کرده باشند. بخارش
 بسیار، اما تحقیق کم بوده است و باید تصدیق کرد که نوید شیخ بزرگوار زیاده در کمال و ساختن مردم درباره خویش اتمام و زریه
 زیرا که برای پروردن نکات حکمتی و اخلاقی که در خاطر گرفته است حکایاتی ساخته و وقایع نقل کرده و شخص خود را در آن وقایع
 ذیل نموده و از این حکایات نقلی و تخیلی ساخته است و توجیه نموده است که بعد از مردم از این گستره غافل
 خواهند شد و آن وقایع را واقع پنداشتند و احوال او به اشتباه خواهند افتاد. شهرت عظمت قدر او هم در افکار نوید این امر
 گردیده، چون طبع مردم بر این است که درباره کسانی که در نظرشان اسمیت یافته بدون تصدیق به دقتی و راستی سخن
 می گویند و بنا بر این در سپهر امون بزرگان دنیا افاده ساخته شده که یک چند بکس آنها را حقیقت انکاش داده و
 اهل تحقیق به زحمت و مجاهد و توانسته اند معلوم کنند که اغلب این داستان با افکار است.

حاصل اینک تحقیق از احوال شیخ سدی نکند بای خود او را باید قنایانته قسیدار داد. نه آنچه دیگران نقل کرده اند
 می توان اعتماد نمود. پس از سرگشتگی های بسیار که این اواخر مختل آن بمل آورده اند آنچه می توان از ردی تحقیق گفت
 این است که شیخ سدی خانواده اش عالمان دین بوده اند و در سالهای اول سده هفتم هجری در شیراز متولد شده و
 در جوانی به بند آورفته و آنجا در درسی نظامیه و حوزه های دیگر درس و بحث تکمیل علوم دینی پرانسته و در عراق و شام و حجاز
 سافرت کرده و حج گزارده و در ادای سده هفتم هجری که ابو بکر بن سید بن زکی از ابابکان مغربی در فارس فرمانروایی
 داشت به شیراز بازآمده. در سال ۶۵۵ هجری کتاب معروف به «بوسان» را بنظم آورده و در سال بعد «مکستان»
 را تصنیف فرموده و در نزد ابوبکر بن زکریا و دیگر مفسرین و کلامی که بعد نام داشتند و شیخ انتساب به او را برای خود
 تخلص قرار داده و در نثر و فقه و بیان مستعدان را استیض و ابل ذوق را محظوظ و متع می ساخته و کلامی که
 ضمن قصیده و غزل به بزرگان و امرای فارس و سلاطین منول معاصره و زرای ایشان پسند و اندر می داده و به
 زبانی که شایسته است که فرشته و ملک بدان سخن گویند به عنوان منبازل و مسائله نکات و وقایع عرفانی و حکمتی می پرورده و تا
 اوایل دهه آخر سده هفتم هجری در شیراز به عزت و حرمت زیسته و یکی از سال های بین ۶۶۱ و ۶۶۲ در گذشته و در بیرون شهر
 شیراز در محلی که بقعه او زیارتگاه و صاحبه لان است به خاک سپرده شده است چنان که اشاره کردیم معنی تخلص شری شیخ
 است و نام اصل اختلاف می باشد یعنی مشرف الدین و برقی مصحح الدین نوشته و جامعی یکی از این دو که در انتساب او
 دانسته اند و کردی مصحح الدین را نام پدر شیخ آنجا نوشته و بعضی دیگر نام خودش یا پدرش را عبدالله گفته اند و کلامی دیده می شود
 که ابو عبدالله را که شیخ قرار داده اند و بعضی جا نام او مشرف بن مصحح نوشته شده و در این باب تشریش بسیار است
 و خصوص کندرانی که شیخ به آنجا سافرت نموده علاوه بر عراق و شام و حجاز که ظاهر مسلم است به هند و سیستان و غزنه و

ترکمان و آذربایجان و آسیای صغیره بیت المقدس و یمن و افریقای شمالی را مذکور داشته اند و اکثر این مطالب را از
گفته های خود شیخ استنباط کرده اند لیکن چنان که اشاره کردیم بیسپح و جبری توان به دینی آنها اطمینان نمود خاصه اینکه
بعضی از آن گفتند با شاه تاجری و دلال مصلی سازگار نیست.

در باب طاقات او با اشخاص و وقایع دیگر که از زنده گانیش نقل کرده اند همان شبیه های رود آنجوی توان باور کرد
استفاده اند از شیخ ابو نصر کرجی بن جوزی انوار دین جوزی معروف از شیخ شهاب الدین سرودی عارف است که
با حکیم معروف به شیخ اشراق بنیاد اشتباه کرده و اینگونه بدش در فرود سالی او طاقات کرده و خود شیخ محرم پیری داشته که در
زندگی او جوهر نرنگ شده است و در خصوص این دو هیئت در بوستان اشارات غم انگیزی دارد و داستانی که در مکهستان نقل
کرده که در شام ایریز نمک شده (در جنگ های صلیبی) یکی از آشنایانش او را فریاد و خستندگی را بر زنی با و داده و نانی
نذار کرده است باشد و نیز از اشارش بری آید که رشته دوستی او با دود برادر معروف به صاحب بوای منی شمس الدین محمد
و علاء الدین طاکت جوینی و زرامی و آنست منقول چنان که گفته اند حکم بوده است و از کلمات شیخ پیدا است که به تعویذ
عرفان اعتقاد داشته و شاید در تمام جمله متعوضه داخل بوده و نیز گفته اند محلی که امروزه متعبره فرادونیا رنجا و ابل دل است
خانقاهش بوده است. مذنب رسی و ظاهری او چنین است و از بعضی از معنائش استنباط کرده اند که اشعری است از
آنچه نقل کرده و از کلام کلماتش بری آید که اهل مسجده و خطابه جم بوده است چنان که کتاب بوستان و بسیاری از
قصاید و غزلیات او بهترین مواضع بسیار می رود.

اما در کجائی بیان شیخ حدی حق این است که در وصف او از خود شیخ بزرگوار پرسیدی کنیم و بگوئیم:

من در سه قول با محرم در وصف نیل تو انحرس

اگر خوش را به شیرین یا مینس بودن بستیم برای اودی مینس است و اگر ادا کنیم که صبح ترین کوینه کان و شیخ ترین
 نوینه کان است قوی است که بگلی بر آند و اگر بگویم کلاش از روشی در دانی بل و منج است از قدیم گشت اند
 بگسی می اند جن سخن شیخ خاصه دشمنه تنبایش دشمنه است اداکش هم آسان نیست چون آب زلالی که در بکینه شفا
 است اما از غایت پاکی و جوش را چشم ادا نمی کند. لایتنش با خاطر مانده طایب به با تفس است که در حالت عادی
 هیچ کس متوجه روح افزا بودنش نیست و اگر کسی بخوابد لطف آن را در وصف کند برای آنکه بگوید به جانش است مبارقی ندارد
 از این رو بر چند اکثر مردم شعر صدی را شنیده و بگوید از برداری غایب بگسی است که به راستی خبری آن را در ک
 کرده باشد و غالباً ستایشی که از صدی می کنند عقیده ای است و بنا بر اجمالی است که از دانشندان با ذوق نیست
 اودیده شده است. پی بردن به مقام شیخ با داشتن ذوق سلیم و تنج و کلام فصاحت از مطالعه و تامل فراوان میری شود
 جوانان و عوام هم از شعر صدی مخطوطی کرده اند اما آنچه پسندیده و شنیده به شرط دارا بودن صفات لازم از آن دمی یا بد پس
 دیگری است و گفتنی نیست. بنا بر این از وصف سخن شیخ دمی که دریم و با الهام و مجزبه گوشه ذکر و بعضی نکات انتقادی کنیم
 صدی سلطان مسلم ملک سخن قشطنس در بیان از یکس بیشتر است کلام در دست او مانده سوم است به معنایی را به عبارتی
 ادایمی کند که از آن بیشتر زیاده تر و جزو تر گن نیست بخشش شود و زیاده ندارد و مشرق خوشگویی است. ایرانیان چون ذوق
 شرفشان سرش را بود و شیه و سخن را در شرب نهایت زیبایی رسانیده بودند شیخ صدی بهمان شیه و را در تنه نظم بگوید
 نثر به کار برده است چنانکه نثرش مرز و شعر و شعرش روانی نثر را یافته است و چون پس از گشتان نثر فارسی ده
 قالب شایسته قیمتی نخبه شده و بعد از نثری هم مانده شعر صدی در نهایت سلاست و روانی باشد و ترکیب شیه به نثر فارسی
 بود یعنی از بکرت وجود صدی زبان شعر و زبان نثر فارسی از دو گانه بیرون آمده و یک زبان شده است.

کاهی شنیده می شود که اهل ذوق اعجاب می کنند که سده بی هفتاد سال پیش به زبان امروزی ما سخن گفته است ولی حق این است که سده بی هفتاد سال پیش به زبان امروزی ما سخن گفته است بلکه ما پس از هفتاد سال به زبانی که از سدهی آموخته ایم سخن می گوئیم یعنی سدهی شصت و نهم فارسی را چنان شنیدیم که زبان او زبان رایج فارسی شده است و ای کاش اشراف ایرانیان قدما این نعمت بهمانند ده شصت و بیان دست از دامن شیخ بر نهاده اند که به فرموده خود او: «بعد من است مخمونی و زیبایی را» و من نویسنده کلان بزرگ سراغ دارم (از جمله سید زابو القاسم قایم مقام) که اعتراف می کردند که در نویسندگی هر چه دارم از این سخن سدهی دارنده کتاب «کاستان» زیباترین کتاب شرفاوی است و شاید بتوان گفت که سراسر ادبیات جهانی بنی نظیر است و خاصیتی دارد که هیچ کتاب دیگر نیست. تشری است آنچه به تشریف برای بر سر هر جمله و مطلبی که به نظر آید و یک یا چند شصت فارسی و کاهی عربی شاید آورده است که آن معنی را می پرورد و تأیید و توضیح بکشد. آن اشعار چنان که در آخر کتاب توجه داده است به از کتابهای خود است و از کسی عاریت نگرفته است و آن نثر و این شعر هر دو از هر حیث به درجه کمال است و در خوبی نزدی بر آن تصور نیست. تشریف گذشته از فصاحت و بلاغت و سلاست و ایجاز و مناسبت و انتظام و غرافت. به آرایش های شعری را هم در بر دارد و حتی سجع و قافیه. اما در این جزو بی سجع و چنگ و قفس دیده نمی شود و کافیه طبعی است. نیچ با منی فدای غلظه و نه نیچ کافیه را به زبانی آورده است. هر چه از سخانی به خاطرش می گذرد به دن کم و زیاده به بهترین وجه تمام و کمال به عبارت می آورده و مطلب را چنان ادای می کند که خاطر را کافیه طبعی می سازد و دعایش تا مشیر بران دارد. دین اینک صحبت و سرست نیز می دهد. کلامش زینت فراوان دارد. از سجع و قافیه و تشبیه و کنایه و استعاره و جناس و مراعات نظیر و غیر آن. اما بی سجع و در این صنایع افراط و اسراف نگرفته است. به خلاف بعضی از نویسندگان که بی جهت و بی تناسب عبارات

خود را دایما خواسته اند آرایش دهند و جزایسکه نظار افروده و منی را کاسه و سخن را کم منزلت است آینه یا سلق و حقه
ساخته اند قیج دیگر گرفته اند چنان که نودنه کافی می شناسیم که ده مطرب عارشان به انداز یکت سطر منی ندارد ولی شیخ اجل
لطایف سخن را چنان به کار برده که گویی آن مسانی را جز این نمی گفت. غلب عبادتش کلمات قصار و اشارش مثل
سایر است و این نیست مگر اینکه در کوچکترین و زیبا ترین عبارات بهترین و پرستیزترین معانی را پرورده است. ایجاز
گاهی به درجه اعجاز می رسد و گویا نظار چنان خوش داشته است که در بعضی از عباراتش چون وقت شود بر حسب خواه
ناقص بظن کسی آید. اما به اندازه ای حکم و دلپذیری گفت که غالباً ذهن متوجه این نکته نمی شود.

باری سستایش سخن سعدی چنان که شایسته است صورت پذیرفت و برای درک زیبایی آن جزایسکه به ذوق احاطه شود
کاری نمی توان کرد بکلمات قصار را به کس در یاد دارد و از آن گذشته در عبارات نامل کنیده و منیبه آید و قوه بشر است
که از این حکم ترکم نظار در پی تزیین سخن بگوید. می فرماید: «لطایف در زبان عرب بر سر کوی نشسته بودند و منتظر
کاروان بسته و ریت بدان از کجای ایشان مرعوب. و لشکر سلطان مطلوب. به حکم آنکه گاه ذی مسیح از قله کوی به دست
آورده بودند و مجاد و اوای خود کرده...» می فرماید: «یکی از پادشاهان پیشین در رعایت ملکست سستی کردی. و لشکر بختی
داشتی. و لاجرم بخشی مصعب روی نمود و هر پشت به دادند...» می فرماید: «پادشاهی به دید و لوحات در لطایف در ایشان
نظر کردی یکی از آن میان به فرست دریافت و گفت: ای ملک. ما در این دنیا بیش از تو کمترین و بیش از تو خوشتر و به
مرکز برابر و به قیامت بهتر» می فرماید: «ای را دیدم حسین خلقی ثقیل و در و مرکبی نازی در زیر و قصبی مصری بر سر کبی
گفت سعدی چگونه می بینی این دیبای مسلم بر این جوان لایطم که تمام غلی زشت است که به آب زبخته است» یا
می فرماید: «ای پدر و نواید سربار است. زبشت خاطر و جرمناغ و دیدن عجائب و شنیدن غرائب و تفرج بدان و

معاشرت غلام تحصیل جاوید ادب و مزید مال و کتب و معرفت یاران و تجربت روزگار ان ...»

باین برعکس که درین عبارت صدی می گنیم لطف معایش اگر از آن بیش نباشد کم نیست و در باره او از روی اطمینان می توان گفت از صدوی ازین سرایان است که بیج و جفا غنی فضل فروشی و ذلت گزیند و سخن گفته است که برای افکار انکار و معالی که در دل داشته است بکشتان بوستان صدی یکت دوره کامل از حکمت علی است علم سیاست و اخلاق و دسیسه منزل را جگر کشیده و در این دو کتاب به گفتن ترین عبارات در آورده است. درین اینکه دنیا نیست نیکینی و ستاست است از مزاج و طبیعت بهم غالی نیست و چنان که خودی فرماید: «داروی قیضیت به شد نفراست بر آینه طمع طول از دوست قبول مردم نماند» و انصاف این است که بوستان و بکشتان را بر چه بگویند اگر اندکی ذوق باشد حالت دست نمی دهد بیچ کس به انداز مسکدی پادشاهان و صاحبان اقتدار را چن سیاست و وادگری و ریت پروری و محبت کرده و ضرورت این امر را مانند اوروشن و بهرین نمانده است. از سایر نکات کشور داری نیز غفلت نورزیده و مردم دیگر را هم از بهر منف و طبقه از امیر و وزیر و لشکری و کشوری و وزیر دست و وزیر دست و توانا و ناتوان. در ویش و توانگر و زاهد و دین پرور و عارف و کاسب و تاجر و عاشق و رنده دست و آخرت دست و دنیا پرست بهر راجه و ظایف خودشان آگاه نموده و هیچ دقیقه ای از مصالح و مفاسد را فراموش نکرده است.

از خصایص حکمت دیگر زندگی دیرینه و شتابی است که در حقیقت کویلی به کار برده است. دوره ترنگنازی منول جباران دست نشاند و ایشان که از امارت و ریاست هر کام و به سزائی تصویری نه اشتند و بیج حبس را مانع و راجع اجرای برای نفس نمی انگاشته بآن خشم آوران آتش جفاف که با ایشان به قول مولانا جلال الدین: «حق نشاید گفت جز زیر محاف» بیخ صدی غصه کوشه نشین. حقایق را به قلم و نثر بی پرده و آشکار چنان فریاد کرده که هیچ صرزدان نمی

بدین مراحت سخن گفته است و عجب تر آنکه در جهان بنجام تنها صاحبان اقتدار و دنیا پر داخت بگونه از شیخ احوال
زاهد و عابد ریائی و قاضی فاسد و صوفی دنیا دار و پوچ بودن عبادت و ریاضتی که از روی صدق و معانی بوده و نظریه
خیر خلق نداشته باشند خود داری کرده است و عجب بصیرتی با احوال مردم و طبایع و انکار ایشان و اوضاع جهان
و جریان کار و روزگار دارد و با چه زردی در این امور گفته می و دقیقه یابی می کند و چگونه در هر باب رای و صواب رای یابد
کوفی شخص او مصداق همان بنسبت خرد پیش است که بقول خدا و در این روزگار دو بار مسخر کرده

و تجربه آموخته و اینک تجربه را به کاری برد.

شیخ سعدی از بزرگان حصه خود را می کرده است اما در این اوج شب است به ستایش های گویندگان دیگر ندارد و بقیق
می گوید. نه مبالغه می کند بلکه سراسر گفتارش موعظه و اندرز است و متعلقان و گزافه گویان را سرزنش می کند. همه و صان
خود را به داد و پیش و مربانی و دیگری از قضا و ضفا و ترس از خدا و توبه تا آخرت تحصیل نام یک ترغیب و تمهید می نماید
سعدی ستیزان و مذمبی بلکه تشبیه است. اما تشبیه و تدبیر راجع به دست آویز آزار مخالفان دین و مذمب خود می سازد
و جفاکاری با ایشان را روانه می داند بهر ابر و محبت است و خویش و یگانا و دوست دشمن را مورد درافت و مروت
می داند. به راستی انسان دوست و انسانیت پرست است جس بدردی او با ابناء نوع بی نهایت است جز به مردم
آزار و ظالم با یکس مهربان است. تا آنجا که سندی بدی را به هم نمی ی خوابد. رقت قلب و دلسوزی او جانوران را نیز
شامل است. با کمال قسیده می که به خط اصول و فروع دین و مذمب دارد به زهد و حشمت و آراستگی صورت ظاهر است
نمی دهد معنی و حقیقت را می خواهد بصورت برج باشد به این مزایا که برای سندی بهر مردم اگر دید یک گفته ترازد و بگذارد
گفته دیگر که با او برابری می کند جنبه عاشقی او است. وجود سعدی را از عشق و محبت سرشته اند به مخاطب را به بهترین وجه

اودای کند اما چون عشق می رسد شور و دگر دی باید پیسج کس عالم عشق را ندانند سستی دل کرده و نه بیان آورد دوست
عشق سدی با هیچ بهی و بهی نیست امری بسیار جدی است عشق پاک و عشق نهای است که برای مصلوب از جو
خودی گذرد و خود را برای اوی خواستد نه او را برای خود عشق او از مخلوق آغاز می کند اما سرانجام به غایت
می رسد و از این دوست که می فرماید «عشق را آغاز هست و انجام نیست» در گشتان و بوستان از عشق بیانی
کرده است اما آنجا که او سخن را داده و غزلیات است و آن از موضوع کلام ما بیرون است.

از آنجا که در سدی به عشق سرشته شده احساساتش در نهایت لطافت است. بهرغم زیبایی را خواه صوری و خواه منوی
به شدت حس می کند و دوست دارد در سرفتن قلب و مهربانی او تیرمین است و از این است که هر کس با سدی با منس
می شود ناچار به محبت اوی گراید.

برای اینکه سخن را پیش ازین در آن گنیم که سدی مانند فردوسی و مولوی و حافظ نوز کمال انسان شدن صفتی است
که هر کس باید رفتار و گفتار او را در سرت عشق قرار دهد اگر نوعی بشیر روح خود را به تربیت این را در مردان پرورش می داد. دنیا
که امروز زخم است بهشت می شد آثار این بزرگواران خلاصه و جوهره قدن چند هزار سال مردم این کشور است ایرانیان
باید این میراثی که انبار که از نیاکان به ایشان رسیده است. قدر بدانند و چه خوب است که ایرانی آنها را در هر خود
چندین بار بخواند و هر چه بیشتر بخواند از آن کوهره های شاهوار از بر کند و زیب خاطر نماید مصلواتی را که از آفتاب دست می آید
بهاره و یاد داشته باشد و به دستور بالی که داده اند رفتار کند که اگر چنین شود ملت ایران آن تمدن صفتی خواهد بود که در
عالم انسانیت به پیش قدمی ششمانده خواهد شد.

باز برگردیم به کتاب «گلستان» یکی دو نکته از گفتنی دارا که باقی داریم که میسوم و لب فرو بنیم. از چیزهای توجیه کردنی

این است که فیج‌سدهی ده‌هکستان زشتاؤکی شره عاریت گرفتار است بلکه کجایاتی مسلم نقل کرد و گوید با برهنگار خود
 اوست و جای دیگر اثری از آنست یافت نمی‌شود و دوباره کجایات به‌ستان نیست پس سخن را می‌توان گفت .
 نکته دیگر این است که پیشینیان «اگهان» را از پس کهنس یافته به دست فرزندان خویش داده و کم‌کم چنان شد
 که نخستین کتاب فارسی که بر کوک ایرانی به‌خواندش می‌پرداخت «هکستان» بود این عادت بر چند برای مانوس
 ماضی اذقان به الفاظ معانی پسندیده و سودمندی شد . لیکن زبانی بزرگ داشت و آن اینکه گهان کتاب که دکان
 شده بود و چون مکه کس و آقا زمرآن را می‌خواند بکمال خود را از خواندش بی‌نیازی پنداشت و حال آنکه از روی
 انصاف گهان فرد سالان نیست و شیخ اهل نیز برای آن نگاشته است و آن سرو که از این کتاب باید برده شود برای
 کودکان نیست پس با توصیفی کنیم که «گهان» را بر بعضی از قطعات که شاید بتوان مانند قطعات دیگر از کلمات نصفا
 از سر او قرائت شاگردان و به‌ستان قرار داد . به دست کودکان نه‌بند و درس و بحث و مطالعه و از هر گردن آن را
 برای دور نگه‌داری و پیرستانی بگذرانند بجای که جوانان هم بچهارت نقلی آن توانسته‌اند پی برده‌ایم از معانی است و گفته
 و عبرت حاصل نمایند . آخرین اندرزی که در باره سخنان فیج‌شیراز به‌دادان خودی دیدم این است که سدهی را در شرق
 مشکویی باید دانست اما عقیده کردنی نیست . هر کس هم خواسته است بیدان عقیده سدهی برود بخت خورده است سخن
 را البته باید از سدهی آسوست . اما بر نویسنده باید بدوش خود برود و داستان زلف و گلنگ را تمجید نکند .
 در اثبات و عادی کردیم حق این بود که از سخن شیخ بزرگوارش به‌مثال بسیار یاد کنیم . اما چون این مقاله را تمجید نگهان
 و به‌ستان قرار می‌دهیم هم‌سرا این دو کتاب را شاید به‌عای خودی آوریم و خوانندگان را دعوت می‌کنیم به‌اینکه با توجه به
 نکاتی که یاد کردیم و شده آثار شیخ را که در بخوانند و به‌ظاهر بسیار آنکه از عمر خود داری تمام خواهند یافت .

در نیم آنچه مستند به باره سخن شیخ سعدی نگاشته ایم توجیهی دیگر که نظم و شرآن بزرگوار دلاست دارد و بر اینکه در آثار
 پیشین نامی بسزافزوده و از جهت لفظ معنی آنرا آن استفاده کرده است و مزیانی نمی تواند باشد چه هر کویند و ناچار
 سخن گفتن را از پیشینیان می آموزد و معانی را که آنان پرورده اند و تفسیر و خاطری اند و زود و هم باید چسبیدن گفتند و اگر
 گفته سخن دان و سخن سرافرازند شد. شیخ سعدی که نوشته از اینکه معنای بسیاری از اشعارش از شعرای عرب خاصه
 از شبی اقتباس شده و پیداست که فردوسی و سنایی و غفای و انوری و تفسیر فارابی و کلیل و دمنه بهرامشاهی و
 مقامات حمیدی و سواد خواجه عبد الله انصاری و منظومه ناکتاب های متبرک و کیم فارسی و تازی اقصای نام داشت است
 و از بعضی از ایشان هم نام برده است. ده کسان این عبارت و بیاید که می فرماید «یکی از دوستان که در کجاده آیسین من
 بودی و در حجره طبعی» بسیار شده است به عبارت آغاز مقامات غنیمت از مقامات حمیدی که می گوید «حکایت کرد مرا دوستی
 که در ضرر طبعی و هم بود و در سفر انیسیم و غم» و قطعه «ایس نامور به زیر زمین و دفن کرده اند» حکایت دوم
 از باب اول به روش قصیده لامی از شعرای سعدی و غیبی گفته شده که یکی از ابیاتش این است:

نوشین روان اگر چه فراوانش کنج بود
 جز نام نیک از پی نوشین روان غایب

و بسیاری از گفت های باب هفتم ثابت نام دارد و به بند ایلی که ضمن حکایت کلیل و دمنه مذکور است. اقتباس سبب
 شمرده نمی شود و کاری است که هر کویند کان کرده و می کنند و لیکن شیخ سعدی اقتباساتی هم که از دیگران کرده غالباً از
 کویند کان پیشین بهتر و افزوده است و نیز اگر اقتباس بسیار کرده و توفه انکارش نیز به کمال بوده و مستند هیچ کس
 واقع نشده است مثلاً صاحب مقامات عربی رای توان گفت از عربی و در مع الزمان بعدانی تغلب کرده است و
 اسی طوسی مقلد فردوسی است و غفای از سنایی و فکر که کافی و فردوسی تغلب کرده است و قصیده سرالان بهرند

یکدیگر اندامای شیعی در مکهستان را به تقلید کسی تصنیف کرده و نزد بوستان مقلد واقع شده و نه تصایید و غزلیاتش به تقلید سخن
 سیرامان پیشین است و در هر نوع از سخن که وارد شده و ابتکار فرموده است. اما اقتباس از تقلید ابائی که گویند کلام
 دیگر از شیخ کرده اند به حساب و شمار نمی آید و حاجت تفصیل ندارد که هر کس به فارسی شریک نگاشته و غزل شبیه اسروده
 پس از سده هجتم هجری دانسته یا ندانسته شاکر و فتح مدعی است.

محمد علی فردوسی - ۱۳۱۱